

باز همو فرماید در جامع بعلبک کلمه چند بطریق و عظم میگفتم با طایفه افسرده
 دل هرده راه از صورت بمعنی نبرده دیدم که نفسم در نمی گیرد و آتشم در هیزم تر
 اثر نمیکند دریغ آمدم تربیت ستوران و آینه داری در محله کوران و لکن در معنی باز
 بود و سلسله سخن درازو در این معنی که خدای عزوجل میفرماید و نحن اقرب
 الیه من جبل الوریث سخن بجائی رسیده بود که میگفتم دوست نزدیکتر از من بمن
 است و بن عبوتر که من از وی دورم، چکنم با که توان گفت که یار در کنار من و من هم چورم
 من از شراب این سخن مست و فضله قدح در دست که رونده می بر کنار مجلس گذر
 کرد و دور آخر در وی اثر نمود چنان نعره بزد که دیگران بموافق او در خروش
 آمدند و خامان مجلس بجوش گفتم سبحان الله دوران باخبر در حضور و نزدیکان
 بی بصر دور: باز فرماید: درویشی را شنیدم که در آتش فقر و فاقه بسوخت ورقه به
 ورقه همیدوخت و تسکین خاطر مسکین را همی گفت، بنان خشک قناعت کنیم و
 جامعه دلق، که بار محنت خود به زبار منت خلق، کسی گفتش چه نشینی که فلان در
 این شهر طبعی کریم دارد و کرمی عمیم میان بخدمت آزادگان بسته و بردردلها نشسته
 اگر بر صورت حالت مطلع گردد پاس خاطر عزیزت را منت دارد و غنیمت شمارد
 گفت خاموش که در پستی مردن به که حاجت پیش کسی بردن: حسن و مزیت
 گلستان در آن است که شیخ در آوردن سجع و قافیه تکلف و تصنع نکرده هر
 جا روان و طبیعی آمده گفته است و هر مقام که به تکلف نزدیک بوده صرف نظر کرده
 مانند بسیاری از قسمت های گلستان که ساده نوشته و گذشته است.

و از این زمره است کتاب پندنامه قابوس و شمگیر زیاری و اسرار التوحید در
 شرح حال شیخ ابو سعید که بقلم منورالدین یکی از نوکان شیخ ابو سعید بوده و
 سیاست نامه نظام الملك و بسیاری دیگر که جنبه سلاست و انسجام و بلاغت را
 بیشتر مراعات کرده اند و در موقع، از آوردن سجع و قافیه نیز بدون تکلف خودداری
 نکرده اند.

سبک دوم معلق نویسی. این سبک اگرچه خود هنری است لکن بیشتر برای نشان

دادن احاطه خود بر لغات عربی و فارسی و ادبیات این دوزبان بوده که گاهی مشتمل بر تعبیراتی خوش و احیاناً ناخوش و دوراز ذهن شده و امروز پسندیده نیست، از این زمره باید شعر د نفثة المصدور امام محمد زبدری منشی سلطان محمد خوارزمشاه و مرزبان نامه تألیف مرزبان رستم بن شروین و جمعی دیگر که آخرین آنها میرزا مهدی منشی نادر شاه افشار است در دوره نادری و غیره اینک نمونه هائی چند.

مرزبان نامه: - ... پس روی از آهو بگردانید و او را همچنان مقید و مسلسل در بند بلا بگذاشت گامی دو سه بر گرفت خواست که در سوراخ خزد عقابى از عقبه مى پیروز در آمد و موشر را در مخلب گرفت و از روی زمین در ربود صیاد فراز آمد غزالی را که بهزار غزل و نسیب و تشییب عشق جمال لحظات و دلال خطرات

توان کرد بسته دام خویش یافت گاه در چشمش خیال غمزه خوبان دیدی گاه بر کردنش زیور حسن دلبران بستى و باز همچو گوید: مرد مسافر روی براه آورد تا شهر را مهران رسید آهنگری در آن شهر دوست او بود بحکم مودت قدیم وصحبت سابق بخانه او نزول کرد، رسم آن شهر چنان بود که هر سال در روز معین غربی نو رسیده را قربان کردندى و اگر غریب نیافتندى از اهل آن شهر هر که قرعه برو آمدى متعین گشتى، آن روز آهنگر نشانه تیر بلا آمد، او چون مهمان را دید بدر سرای شهنه شد و از رسیدن او صاحب خیران را آگاهی داد، آمدند و مهمان را بسیار نگاه بردند بیچاره خود را تا گردن در خلاب محنت متورط یافت آخر از مواعدت دیو و معاشرت بیاد کردن یاد آورد نام دیو بر زبان رانددیو از حجاب نواری روی بنمود و حاضر آمده مزاج حال بشناخت و بدانت که وجه علاج چیست مگر یاد شاه پسری داشت که چشم و چراغ جهانیان بود و پدر بچشم او دیدى، فى الحال به تن او در شد و در مجساری عروق و اعصاب او روان گشت و سر حدیث انا لشیطان سیجری من ابن آدم مجری الدم، آشکار شد، پسر ناگاه دیوانه وار از پرده عافیت بدر افتاد کمن بتخبطه الشیطان من المس - حرکات ناخوش و هذیانات مشوش از گفتار او با دید آمد و دیو خناس همچو کناس در تجاویف کار یز اعضا، و منافذ جوارح او تردد میکرد.